

جایگاه کلامی نظریه فطرت در اندیشه استاد مطهری

حمید نگارش

عضو هیأت علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی

پیش درآمد

در میان اندیشمندان دینی، بی تردید متکلم فرزانه معاصر، استاد مطهری برجسته ترین شخصیتی بود که توانست ضمن تبیین جایگاه واقعی علم کلام، از اسلام نظامی جامع و فراگیر ارائه دهد که پاسخگوی همه نیازهای آدمی و دربردارنده سعادت او در هر دو سرا باشد. دغدغه و دلمشغولی استاد، دفاع از دین بود؛ لذا با ژرفاندیشی و وسعت دید به عنوان دیده بان بزرگ ضمن تشریح آموزه های دین، دفاع از آنها را در رویارویی با شبهات و ابهامات بیگانگان در دستور کار خود قرار داد. تبیین حقوق زن، مسئله

حجاب، فلسفه اخلاق، جاودانگی دین، نیاز به دین، علم و دین، و... به رغم تنوع، از نظر تعلق به گستره های معرفتی و تمایز روشی در دیدگاه استاد به عنوان کار کلامی قلمداد گردید.

از منظر استاد مطهری همانند حکما تمایز علوم به موضوعات است و حتی ایشان وحدت مسائل علم کلام را وحدت اعتباری می داند و درباره علم کلام به روش و غرض آن بیشتر نظر می کند تا در موضوع آن؛ لذا علم کلام مجموعه مطالبی است که در دفاع از حریم دین و اثبات آن و رد دیدگاه مخالفان بیان می شود. به عبارت دیگر استاد معتقد است وظیفه علم اخلاق، حقوق، فقه و... تنها بیان دیدگاههای اخلاقی، حقوقی و فقهی است، ولی دفاع از آنها در برابر شبهات به عهده علم کلام می باشد، به گونه ای که یک متکلم می تواند در مسائل جامعه شناسی، حقوق و... وارد شود و تنها از آن جهت که به دین ارتباط پیدا می کند رفع شبهه کند. تألیف کتابهایی همانند نظام حقوق زن در اسلام، مسئله حجاب، خدمات متقابل ایران و اسلام و... در همین راستا معنی پیدا می کند.

از جمله مسائل مهمی که استاد به آن پرداخته است فطرت می باشد. این مقاله می کوشد بعضی از کارکردهای کلامی این نظریه را در آثار به جای مانده از ایشان تبیین کند. در واقع فرضیه تحقیق حاضر بیان نقش کلیدی فطرت در حوزه های گوناگون همانند انسان شناسی و دین شناسی را

مطرح می‌کند و می‌کوشد اثبات کند که نظریه فطرت بسیاری از معضلات کلامی را حل می‌کند و معیاری در تشریح رفتارها و آموزه‌های دینی است. جاودانگی دین اسلام، حل نسبیت‌گرایی اخلاقی، مبانی انسان‌شناسی و... در گرو اثبات این نظریه است.

فطرت انسانی، بیان‌کننده

الگوی انسان اسلامی

آنچه از نوشته‌های کی‌یر کگارد (Kier kegard)، هایدگر (Heidegger) و یاسپرس (Yaspers)، از پیشروان نهضت فکری اگزیستانسیالیسم برمی‌آید انسان به هنگام تولد استعدادی بیش نیست و نمی‌توان برای او ماهیتی فرض کرد، انسان آزاد است و هر قید و صفتی که انسان را مقید سازد مخالف آزادی است.^۱ آمپریستهای همچون هیوم و جان لاک نیز معتقدند هیچ معلومی در انسان نیست و هر چیزی را انسان از خارج دریافت می‌کند. اینان معتقدند همه چیز آموختنی است.

استاد مطهری ضمن تبیین اندیشه نحله‌های مکتب اگزیستانسیالیسم می‌گوید آنها به حکم اینکه فطرت را مخالف آزادی می‌دانند با هر امر سرشتی مخالف هستند و چنین می‌پندارند که هر نوع امر سرشتی بر ضد آزادی است، پس انسان فاقد هرگونه طبیعت و ماهیت است و در نتیجه فاقد فطرت؛ بنابراین این انسان وجود دارد و سرشت و فطرتی ندارد.^۲

از نگاه این مکتب، خود حقیقی انسان این است که هیچ خود نداشته باشد و هر خودی که برای انسان فرض شود برای او، ماهیت و سرشت قائل شده‌ایم، حال آنکه انسان موجودی بی‌سرشت و بی‌ماهیت است.^۳ استاد مطهری الگوی انسان اسلامی را عصاره همه موجودات و خلیفه خداوند بر روی زمین معرفی می‌کند. موجودی که دارای خلافت تکوینی است، دارای اختیار، قدرت و آزادی است و هیچ امری آزادی او را مخدوش نمی‌سازد. وی معتقد است انسان اسلامی، موجودی است برگزیده از طرف خداوند، نیمه ملکوتی و نیمه مادی، دارای فطرتی خداآشنا، آزاد، مستقل، امانت‌دار خدا و مسئول خویشتن و جهان، مسلط بر طبیعت و زمین و آسمان، ملهم با خیر و شر، دارای ظرفیت علمی و عملی نامحدود، از شرافت و کرامتی ذاتی برخوردار و در برابر خدای خودش وظیفه‌دار است.^۴ استاد می‌کوشد ثابت کند انسان عکس‌العمل محیط یا لوح نانوخته نمی‌باشد، بلکه چراغی است که در او فروغ الهی به نام فطرت وجود دارد که شخص می‌تواند در آن روغن شریعت و زیت خدایت بریزد و این شعله را پر نورتر و پر فروغ‌تر کند. از منظر ایشان این

۱- جوادی، الفبای فلسفه جدید، ص ۱۱۱.

۲- مطهری، مسئله شناخت، ص ۲۴۲.

۳- همو، فلسفه اخلاق، ص ۱۸۷.

۴- همو، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۶۸.

شعله گرمابخش در کاشانه ضمیر انسان، جزء مسلمات معارف اسلامی ما است و چیزی است که اعتقاد به آن الگوی انسان‌شناسی اسلامی را از مدل انسان‌شناسی آگزیستانسیالیسم، مارکسیسم و... جدا می‌کند. از منظر استاد، این الگو بیان‌کننده ارتباطی اساسی بین خداشناسی، انسان‌شناسی و دین‌شناسی است.

رویکرد روش استاد در نظریه فطرت

روش استاد در نظریه فطرت درون دینی است که با الهام از تعالیم قرآنی و روایات به آن رسیده است. از جمله مستندات نقلی استاد، این روایت معروف نبوی است:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ ابْوَءَ يَهُودَانَهُ وَنَصْرَانَهُ»^۱.

این حدیث مبین آن است که هر مولودی که متولد می‌شود خالی از شرک و بر فطرت الهی و اسلامی به دنیا می‌آید و به تعبیر استاد رنگهای انحرافی از طریق غیر به او القا می‌گردد. اندیشه دینی استاد بی‌تأثیر از اندیشه‌های اساتید خود همچون امام خمینی رحمته‌الله نمی‌باشد. امام معتقد بودند فطرت هیأت خاصی است که خداوند در ابتدای آفرینش به مخلوقات عطا می‌کند و از آنجا که انسان یکی از مخلوقات است می‌توان چنین نتیجه گرفت که فطرت انسانی حقیقتی است که با اعطای آن، انسان، انسان می‌شود و از سایر پدیده‌ها ممتاز می‌گردد و این فطرت ویژگی‌هایی دارد که مخصوص خود اوست و

سایر موجودات از آن بهره‌ای ندارند^۲. بر این اساس، استاد دین را نیازی می‌داند که از متن وجود بشر جوشیده و با تار و پود هستی انسان تنیده است و عوامل بیرونی نقش ندارد^۳. استاد مطهری با تأنی به آیات، روایات و اندیشه دینی خود ضمن امّ المسائل شمردن نظریه فطرت نتیجه می‌گیرد که در کتابهای ما اعم از تفسیر، حدیث و... بحث کاملی درباره فطرت نگردیده است^۴.

کارکردهای کلامی نظریه فطرت از منظر استاد بسیار است که مهم‌ترین آنها پیرامون خداشناسی، انسان‌شناسی، دین‌شناسی و اخلاق دور می‌زند.

۱- خداشناسی

از مهم‌ترین مسائل کلامی که استاد مطهری درباره فطرت مطرح می‌کند خداشناسی است. ایشان در این باره می‌نویسد در اتیان خداجویی، خداخواهی و خداپرستی به صورت یک گزینه نهاده شده است... گزینه خداخواهی و خداجویی نوعی جاذبه معنوی است میان کانون دل و احساسات انسان از یک طرف و کانون هستی از طرف دیگر^۵. اثبات نظریه فطرت مبین

۱ - علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲ - امام خمینی، چهل حدیث، ص ۱۸۰.

۳ - مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۳.

۴ - همو، نقدی بر مارکسیسم، ص ۲۴۹.

۵ - علامه طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ص

۲- انسان‌شناسی

آیا انسان از درون خود با خدا آشنا می‌شود یا از برون بر وی تحمیل می‌شود؟ رابطه انسان با دین چگونه است؟ آیا می‌توان دینی واحد برای همه انسانها عرضه کرد؟ تکامل انسان بر چه پایه‌ای استوار است؟

بی‌تردید مبنای کلامی استاد مطهری در مسئله انسان‌شناسی با الگوی انسان اسلامی جوابگوی سؤالات مطرح شده و سؤالاتی از این قبیل خواهد بود. مدلی که در بستر مفهوم‌سازی استاد متصور است متکی به نظریه فطرت می‌باشد؛ یعنی اصالت انسان را در گرو قبول نظریه فطرت می‌داند و معتقد است اگر ما قائل به فطرت انسانی باشیم، یعنی معیارهای انسانیت را معیارهای ثابت که ریشه‌اش در فطرت انسانی است بدانیم، نه تنها انسانیت بلکه تکامل انسانیت نیز معنی و مفهوم پیدا می‌کند.^۱

در نظرگاه استاد مهم‌ترین رکن انسان‌شناسی تمایز دو من (من علوی و من سفلی) است. به اعتقاد ایشان من علوی به همان فطرت برمی‌گردد. ایشان در این باره می‌گوید انسان این من علوی را در خودش کاملاً احساس می‌کند، بلکه به نحو اصیل‌تر هم احساس می‌کند. فطرت انسان بر حسب سرشت خویش شاکله‌ای دارد، شاکله‌ای که خود دارای گرایشهای متعالی است و

وجود نوعی شعور باطنی و گرایش خاصی در انسان می‌باشد. در واقع نظریه فطرت علت گرایش به خدا را درون انسان معرفی می‌کند. همواره این پرسش در میان دانشمندان وجود داشته است که علت گرایش به خدا چه می‌باشد؛ پدیده‌ای شایع و رایج که در همه زمانها و فرهنگهای گوناگون بوده است. نظریه فطرت از نگاه استاد پاسخ این سؤال را در اختیار ما قرار می‌دهد. این روی‌آورد استاد جواب سؤالات دیگری را نیز می‌دهد؛ به عنوان مثال از مسائل جدید کلامی که اخیراً مطرح می‌شود این پرسش است که اصولاً انسان چه نیازی به دین دارد و اگر پذیرای دینی نباشد چه خلل و نقصانی در زندگی او پیش می‌آید.

با توجه به نظریه فطرت روشن می‌شود نیاز به دین و نیاز ارتباط با یک مبدأ متعالی ریشه در عمق وجود انسان دارد که بدون برآوردن آن همواره آدمی احساس نقصان می‌کند. نتیجه مستقیم فطری بودن خداگرایی در نگرش مفهوم‌سازی استاد این است که بر اساس این نظریه انبیای الهی هیچ‌گاه به مردم نگفته‌اند باید عبادت کنید؛ چرا که انسان با این دیدگاه نمی‌تواند بدون عبادت زیست کند و پرستیدن جزء غرایز ذاتی و فطری بشر است. آنچه انبیای الهی مطرح نموده‌اند این است که ای انسان، رب خود، پروردگار خود و صاحب اختیار خود را پرست؛ آن صاحب اختیاری که تمام هستی به اراده او وابسته است.

→ ۶۸

۱ - مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۵.

از متن خلقت او به وجود آمده است، نه آنکه از بیرون بر او عارض شده باشد و در واقع گرایشهای متعالی او همان گرایشهای من علوی او می باشد که زمینه ساز فصل ممیّز انسان از حیوان می گردد و آن قسمت از گرایشهای او که مختص به انسان می باشد و مربوط به همه حیوانات است، من فرودین او را شکل می دهد.

فطرت و تکامل انسان

از موضوعات مطرح شده در حوزه انسان شناسی این سؤال است که کماک انسانی بر چه پایه ای استوار است؟

از نظرگاه استاد بدون اعتقاد به فطرت و وجود ارزشهای ثابت انسانی نمی توان در وادی تکامل انسانی قدم نهاد. مکاتبی چون مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم از یک سو دعوی تکامل و از سوی دیگر ارزش متعالی را انکار می کنند؛ از این رو گرفتار تناقض شده اند. پس ارزشهای انسانی باید به عنوان اصول ثابت و ریشه دار در انسان وجود داشته باشند تا تکامل معنی دهد و این ارزشها و گرایشها یک سلسله امور فطری هستند و تکامل هم با این فرض استوار است.

فطرت و تربیت انسانی

نظریه فطرت، ارزشهای ثابت و مشترکی را در همه انسانها به اثبات می رساند که می تواند پایه اثبات یک مکتب باشد. با این رویکرد، نظریه فطرت نقش تعیین کننده ای دارد و

الهام بخش فلسفه تعلیم و تربیت است. بر اساس نظریه فطرت انسان دارای استعداد های انسانی است که به صورت بالقوه وجود دارند و باید پرورش یابند و تربیت به معنای پرورش دادن استعدادها جهت شکوفایی و به برنشانیدن ارزشهای متعالی در وجود اوست. از نظرگاه استاد فطرت با تربیت، خویشاوندی خاصی دارد و تربیت مبتنی بر همان فطریات صورت می گیرد؛ چرا که رشد دادن و پرورش دادن مبتنی بر قبول کردن یک سلسله استعدادها و ویژگیها در انسان است.^۱

فطرت و از خود بیگانگی

از خود بیگانگی از واژه های متداول در فلسفه اروپا است که بیانگذار آن هگل می باشد. برداشت غربی و اسلامی این واژه کاملاً با هم متفاوت می باشد. نمود اندیشه های غرب در مفهوم این واژه را در کلمات فرژیباخ، شاگرد هگل می بینیم که می گوید پندار خدا و دین چیزی جز محصولات انسان نمی باشد و خدا چیزی جز تصور آرمانی از خدا نمی باشد و بشر این خدای ساخته را می پرستد و خلاصه در قبال خدا از خود بیگانه می شود.^۲

شهید مطهری با الهام از اندیشه دینی تفسیر درست از خود بیگانگی و مسخ را در گرو پذیرش

۱ - مطهری، فطرت، ص ۱۷.

۲ - همان، ص ۱۶۸.

فطرت و گرایشهای متعالی انسان می‌شمارد و می‌گوید این مسئله نامربوطی که اینها... به نام از خودبیگانگی طرح کرده‌اند تا فطرتی نباشد، از خودبیگانگی وجود ندارد. آخر خود چیست که از خود بیگانه شود. اول تو خودت را بشناس، اول خود را به من معرفی کن که خود چیست، بعد بگو آن چیز او را از او بیگانه می‌کند. خود را نشناخته دم از خودبیگانگی می‌زند. تا ما برای انسان یک واقعیتی، یک خودی، یک ماهیتی قائل نباشیم نمی‌توانیم قائل به از خودبیگانگی شویم^۱. ایشان نتیجه می‌گیرد بحث از خودبیگانگی یا با خودبیگانگی در معارف اسلامی بیش از هزار سال سابقه دارد^۲.

مولوی این حالت روحی را در اشعار خود بیان کرده است:

در زمین دیگران خانه مکن

کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه تن خاکئی تو خاکی تو
کز برای اوست غمناکی تو

تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی

گوهر جان را نیابی فریهی

گر میان مشک تن را جا شود

وقت مردن گند آن پیدا شود

مشک را بر تن مزین برجان بمال

مشک چه بود نام پاک ذوالجلال^۳

با توضیحات قبلی روشن می‌شود تفاوت

عمیقی بین از خودبیگانگی اسلامی با از

خودبیگانگی هگل وجود دارد. هگل، فرژیباخ،

مارکس و انگلس اعتقادشان بر این بود که دین

انسان را از خود بیرون می‌برد و راه نجات بشر، در زدودن دین از زندگی انسان است، ولی از منظر استاد که مبتنی بر قرآن می‌باشد انسان تا خود و فطرت خود را در نیاید و به سوی خدا حرکت نکند خود را نیافته، گرفتار از خودبیگانگی می‌شود.

۳- فطرت و جاودانگی ارزشهای اخلاقی

از دیدگاه استاد مطهری نظریه فطرت مبنایی برای جاودانگی اصول اخلاقی می‌باشد. شهید مطهری با طرح این سؤال که خوب و بدهای کلی چه ریشه و مبنایی دارد می‌گوید: انسان دارای دو من است؛ من علوی و من سفلی، بدین معنی که هر فرد یک موجود دو درجه‌ای است. در یک درجه حیوان است، مانند همه حیوانات دیگر و در یک درجه دارای یک واقعیت علوی است. انسان به حسب من ملکوتی خودش کمالاتی دارد، کمالات واقعی نه قراردادی. کاری که متناسب با کمال معنوی و روحی انسان می‌شود کاری علوی و ارزشمند است، کاری که با جنبه علوی ما سر و کاری ندارد می‌شود یک کار عادی. انسانها در آنچه کمال نفسشان است متشابه آفریده شده‌اند و وقتی متشابه آفریده شده‌اند دوست داشتنها هم همه یک‌رنگ می‌شود، دیدگاهها هم در آنجا یک‌رنگ می‌شود؛ یعنی از جنبه آن کمال صعودی و کمال معنوی

۱- همان، ص ۱۶۵. ۲- همان.

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم.

همه انسانها در وضع مشابهی قرار گرفتند و قهراً دوست داشتنها و خوبیها و بدها در آنجا یکسان و کلی و دائم می‌شود و تمام فضائل اخلاقی، چه اجتماعی و چه غیر اجتماعی، مانند صبر و استقامت و نظایر آن با این بیان توجیه می‌شود.^۱ از منظر استاد این دیدگاه می‌تواند همه اصول اخلاقی را توجیه کند.

استاد مطهری من علوی و سفلی را در آثار خود بارها مورد تأکید قرار داده است و آن را معیار تمایز گزاره‌های اخلاقی قرار می‌دهد و می‌گوید ما اصلاً خوبی و بدی را قبول می‌کنیم، ولی کدام من دوست داشته باشد، من سفلی یا من علوی. آنجا که من علوی انسان دوست داشته باشد، اخلاق و ارزش است و اینکه انسان برای اخلاق یک من علوی احساس می‌کند ناشی از همین جاست.^۲

است که به دوره تمدن صنعتی او، انسان نمی‌تواند قائل به اخلاق باشد و در عین حال اخلاق را متغیر و نسبی بداند.^۳ به نظر شهید مطهری گرایشها و رفتارهای اخلاقی برخاسته از ضرورت‌های اجتماعی و مانند آن نمی‌باشد. تشریح ژرفاندیش استاد ضمن رد این دیدگاه اثبات می‌کند که این‌گونه برداشتها نسبی‌گرایی اخلاقی را به همراه دارد؛ زیرا با تغییر شرایط و عوامل اجتماعی حکم اخلاقی هم تغییر پیدا می‌کند و حال آنکه این‌گونه نمی‌باشد. بنابر این قاعده راستگویی و صداقت یکی از اصول پایدار اخلاقی است که با تحول زمان و مکان تغییر نمی‌یابد؛ آنچه متحول می‌شود مصادیق آن است. این اثبات بر پایه اصل فطرت است که چون فطرت آدمی ثابت است قواعد اخلاقی هم که بر مقیاس فطرت ارزیابی می‌گردند از جاودانگی و ثبات برخوردارند.

فطرت انسانی، حلال نسبیت‌گرایی اخلاقی

از منظر استاد، نظریه فطرت ارزشهای ثابت و مشترک را در همه انسانها به اثبات می‌رساند و می‌تواند پایه یک مکتب اخلاقی باشد؛ مکتب اخلاقی که ثبات، اطلاق و جاودانی خود را مدیون نظریه فطرت می‌داند و با این دیدگاه نسبیت‌گرایی اخلاقی جایگاه خود را از دست می‌دهد. استاد در این باره می‌افزاید انسان به حسب فطرت کارهای اخلاقی را شریف می‌داند.^۳ حرف ما این است که انسان از آن جهت که انسان است یک سلسله اخلاقیات دارد که این اخلاقیات بر دوره بدویت انسان آن‌گونه صادق

وجود حس اخلاقی در انسان

استاد مطهری معتقد است که ریشه اخلاق ورزی در انسان را باید در گرایش خاصی که در اعماق وجود او نهفته است جو یا شد. یکی از گرایشهای انسان گرایش به حس اخلاقی است. برخی از گرایشهای انسانی به خاطر منفعت و

۱ - مطهری، نقدی بر مارکسیسم، ص ۲۰۸.

۲ - همان.

۳ - همدو، فلسفه اخلاق، ص ۱۲۶.

۴ - همدو، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۲۹-۵۲۶.

سود است و افعالی را که انسان انجام می‌دهد به خاطر سودی است که در آنها نهفته است؛ مانند وسایلی که نیازهای مادی او را برآورده می‌کند. گرایش انسان به منفعت همان خود محوری اوست. این نوع افعال عامل حفظ و تعالی حیات انسان است؛ اما اموری وجود دارد که انسان به آنها گرایش می‌یابد، ولی نه به دلیل اینکه منفعت دارد، بلکه به دلیل اینکه فضیلت و خیر عقلانی است. منفعت خیر حس است و فضیلت خیر عقلانی؛ مانند گرایش انسان به راستی، تقوا و پاکی، از آن جهت که راستی، تقوا و پاکی است و تنفر و دوری از مقابل آنها. استاد مطهری معتقد است ریشه این‌گونه ارزشها را باید در وجود انسان جو یا شد و موطن ارزشها نفس انسان است. تمام ارزشها ریشه در خود نفس انسان دارند. این قابلیت و نحوه خاص وجود نیز مربوط به گوهر مجرد و ملکوتی و نفس غیر مادی انسان است که در او به ودیعت نهاده شده است و روح انسان نحوه‌ای از وجود است که ارزش آفرین، ارزش یاب و ملهم ارزشهاست و انسان به حسب فطرت کارهای اخلاقی را شریف می‌داند.^۱

است و بالعکس اعتقاد مادی یا غیر مادی نیز در اخلاق و عمل مؤثر واقع می‌شود. برای اعتقاد محکم باید فضای مساعد اخلاقی و عملی را فراهم آورد و اعتقاد الهی در فضای مساعد اخلاقی و دینی استحکام یافته، پایدار می‌ماند. در غیر این صورت مادیت اخلاقی به تدریج آن را فرسوده می‌سازد. نیز اعتقادی هم‌سو با خود را تحقق می‌بخشد و بالعکس اعتقاد مادی اخلاق و عمل مادی موافق با خود را تحقق می‌بخشد و سبب از بین رفتن خلق و فعل معنوی خواهد شد.^۲

نکته: از منظر استاد دین فطری می‌تواند بنیاد اخلاق باشد و اگر اخلاق اسلامی بخواهد به طور کامل تحقق یابد به پشتوانه محکمی چون دین نیاز دارد.

۴- دین‌شناسی

در دین‌شناسی شباهت و مسائل کلامی زیادی وجود دارد که استاد مطهری توانست بنا مبنای قرار دادن نظریه فطرت بسیاری از آنها را جواب دهد.

فطری بودن دین

استاد مطهری در جاهای مختلفی ثابت می‌کند که انسان بر حسب سرشت اولیه خود

اثرگذاری اخلاق بر اعتقاد و بالعکس

شهید مطهری بر این باور است که اعتقاد بر اخلاق و عمل اثر می‌گذارد و اخلاق و عمل نیز به نوبه خود بر اعتقاد اثر می‌گذارند. معنویت یا مادیت اخلاقی و عملی کاملاً در اعتقاد مؤثر

۱ - مطهری، فلسفه اخلاق، ص ۱۲۶.

۲ - همو، عقل‌گرایی به مادیت‌گرایی، ص ۲۲۵.

گرایشهایی به طرف خداوند دارد؛ گرایشهایی که از متن خلقت او پدید آمده و به من عنوی او ارتباط پیدا می‌کند. این نگاه استاد که در پرتو نظریه فطرت شکل می‌گیرد نادرستی دیدگاههایی که دین را مولود جهل، ترس و مانند آن می‌داند. رد کرده، ثابت می‌کند خاستگاه دین به بیرون از انسان بر نمی‌گردد.^۱

فطرت ثابت، دین واحد

اگر انسان فطرتی ثابت و مشترک داشته باشد برای رشد و شکوفایی آن به یک برنامه ثابت و مشترک نیازمند است؛ لذا از نظر استاد قرآن به ادیان قائل نمی‌باشد، بلکه به یک دین فرامی‌خواند. وی می‌فرماید: در قرآن و حدیث هیچ وقت دین جمع بسته نشده است چون دین فطرت است، راه است. حقیقتی در سرشت انسان است. انسانها چندگونه آفریده نشده‌اند و همه پیامبران تمام دستوراتشان بر اساس بیدار کردن حس فطری است و حس فطری و فطرت انسانی که چند جور تقاضا ندارد.^۲

این نگاه استاد دیدگاه پلورالیسم دینی یا کثرت‌گرایی را رد و اثبات می‌کند که فطرت آدمیان به رغم گوناگونی در دو گستره زمان و مکان واحد است و حقیقت واحد تقاضای واحد را می‌طلبد.

فطرت رمز جامعیت

از فطری بودن دین می‌توان رمز جامعیت و

جاودانگی دین آسمانی را دریافت؛ چرا که دین باید پاسخگوی همه نیازهای اصیل و فطری باشد و از آنجا که نیازهای اصیل و فطری پایدارند، شریعت و دین آسمانی هم باید پایدار باشد.^۳

فطرت هماهنگ با شریعت

اگر فطرت رمز جامعیت و جاودانگی شریعت باشد می‌طلبد نوعی هماهنگی بین این دو وجود داشته باشد. در واقع دو نوع هدایت در آفرینش انسان وجود دارد که هر دو تبلور حکمت الهی است. هدایت تکوینی انسان که از طریق فطرت انسانی شکل می‌گیرد و دیگر هدایت تشریحی خداوند که توسط وحی و نبوت تحقق یافته است و این دو کاملاً با یکدیگر هماهنگی دارند. می‌توان این‌گونه بیان نمود که بذر شریعت در سرزمین مستعد فطرت افشاندن شده و در پرتو این دو سرمایه هدایتی است که درخت وجود انسانی بارور می‌شود. در واقع سرمایه‌های فطری و تکوینی هدایت در دو سطح منظمی می‌باشد که یکی برای دیگری بسترسازی می‌کند؛ یعنی فطرت برای نبوت و شریعت بسترسازی می‌کند. در واقع چند اصل مسلم وجود دارد که نتیجه قطعی آن، وجود هماهنگی

۱ - مطهری. فطرت. ص ۲۱۶-۲۱۴.

۲ - همان، ص ۲۶.

۳ - همو، فلسفه اخلاق، ص ۱۴۳.

میان نظام تشریح و تکوین است. این اصول عبارت‌اند از:

۱- معماری و مهندسی نظام تکوین و تشریح توسط خداوند صورت گرفته است.

۲- خداوند از نظر علم، قدرت، رحمت و حکمت کامل‌ترین و برترین موجود است.

۳- با فرض اصول مزبور، فرض ناهماهنگی در نظام تشریح و تکوین مستلزم تناقض است که از محالات ذاتی است.

۴- آنچه از محالات ذاتی یا مستلزم محال ذاتی است هرگز تحقق نخواهد یافت.

روشن‌ترین دلایل هماهنگی این دو، آیه فطرت می‌باشد:

﴿قَاتِمٌ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

جمله «فطرت الله فطر الناس عليها» گویای این حقیقت است که دین ریشه در فطرت دارد و شریعت بر مبنای فطرت استوار است.^۲ با این توضیح به بیان چند هماهنگی بین فطرت و شریعت می‌پردازیم:

بیان بعضی از هماهنگیها

۱- هر دو، یعنی دین (شریعت) و فطرت، از مصادیق جهان خلقت می‌باشند و دعوت به تحدی پیامون اسلام و انسان شده: ﴿قُلْ لَيْسَ اٰجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰى اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَاتُوْنَ بِمِثْلِهٖ﴾^۳

﴿اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوْا ذٰبَابًا وَّلَوْ اٰجْتَمَعُوْا لَهٗ﴾^۴

۲- هم شریعت نور است و هم فطرت نور و ظلمت بطلان در هیچ یک راه ندارد: ﴿لَا يَأْتِيْهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَّلَا مِنْ خَلْفِهٖ﴾^۵

۳- هم شریعت جاودان و ابدی است و هم فطرت جاودان و ابدی و به دیگر سخن، نه دین از بین رفتنی است و نه فطرت زوال‌پذیر، بلکه هر دو باقی به بقای الهی‌اند که فرمود: ﴿لَا تَبْدِيْلَ لِيَخْلُقِ اللّٰهُ﴾^۶

۴- هم شریعت دعوت‌کننده به توحید است و هم فطرت فراخواننده به سوی توحید (وحدت در دعوت).

۵- هم شریعت و هم فطرت از کلمات الهی‌اند؛ یکی کلام تشریحی و دیگری کلام تکوینی.

۶- هم شریعت و هم فطرت هر دو حق می‌باشند: ﴿وَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ﴾^۷ و ﴿خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ﴾^۸ که فطرت یکی از مصادیق خلقت است.

۷- هم فطرت همگانی و جهانی است و هم شریعت همگانی و جهانی است و فتح و ظفر در نهایت، از آن شریعت و فطرت است که حاکمیت

۱- روم / ۳۰

۲- ربانی، فطرت و دین، ص ۱۸۹

۳- اسراء / ۸۸ ۴- حج / ۷۳

۵- فصلت / ۴۲ ۶- روم / ۳۰

۷- مائده / ۴۸ ۸- نغابن / ۳

و زمام بشر را به عهده خواهند گرفت.

أَنْفُسِكُمْ^۲.

۸- نه وجود فطرت در انسان مخالف آزادی است و نه نزول شریعت با آزادی منافات دارد، بلکه هر دو بر اثبات آزادی انسان دلالت می‌کنند.

۹- رجوع و انابۀ به فطرت بر سبیل حقیقت، همانا رجوع و انابۀ به سوی شریعت بوده؛ چنان که رجوع و ایمان به شریعت بر صراط حقیقت، همان رجوع و ایمان به فطرت می‌باشد که مؤمن و عارف به شریعت، مؤمن به فطرت و مؤمن به فطرت، مؤمن به شریعت می‌باشد.

۱۰- هم دین، عمیق و ژرف و بی‌انتهاست و معارف مکنون در آن وسیع و گسترده و هم دل حاوی معالِم و معارف گسترده و جامعی است که: «حکم ظاهره انیق و باطنه عمیق»^۱ حکم و وصف عنوان شریعت و فطرت است.

۱۱- هم هر کس به اندازه افکار و اندیشه‌های خود از شریعت روحی بهره‌مند خواهد شد و هم هر کس به اندازه آگاهیها و تأملات خود از فطرت متمتع خواهد شد: «ان هذه القلوب اوعیة فحیرها او عاها»^۲.

۱۲- هم وجود شریعت در متن نهاد حیات بشری ضروری است و هم فطرت در کانون زندگی انسان واجب، که این نیاز از طرف انسان به شریعت و فطرت خود ذاتی و حقیقی است.

۱۳- در مشکلات و تردیدها و تحیرها، هم می‌توان به قرآن و دین مراجعه کرد و هم سری به خانه دل زد: «فعلیکم بالقرآن»^۳ و «علیکم

آثار هماهنگی دین و فطرت

انسان در زندگی خویش به دینی نیازمند است؛ هر چند در اوج بلوغ عقلی و علمی قرار گرفته باشد؛ زیرا همان پروردگاری که عقل را آفرید و آن را قابل تکامل قرار داد، عامل تکامل و فعلیت سرمایه‌های فکری و روحی را نیز نازل نمود، تا فطرت قلبی انسان در پرتو شریعت و دین به شکوفایی برسد و نیاز به دین و گرایش به دین را نیز فطری بشر قرار داد تا دین‌گرایی و دین‌پذیری فطری باشد و وجه دل به سوی وجه دین متوجه باشد: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا...»

بدین جهت است که خداوند در قرآن ایمان مذهبی را نوعی هماهنگی با دستگاه خلقت و کتاب آفرینش دانسته: «أَفَغَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِيَّاهُ يُرْجَعُونَ»^۴ و هم ایمان مذهبی را جزء سرشت و فطرت آدمها معرفی نمود: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ...»

فطرت در واقع خود یک فلسفه زندگی و فرهنگ جامع، جاوید، پویا و پایای انسانی به‌شمار می‌رود که اگر انسان در طریق توحیدی

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷.

۲- همان، حکمت، ۱۳۹.

۳- کلینی، الکافی، ج ۴.

۴- مانده / ۱۰۵. ۵- آل عمران / ۸۳.

فطرت گام بردارد، یقیناً در صراط دیانت و شریعت نیز قرار خواهد گرفت؛ زیرا میان فطرت و دیانت تباینی نمی‌باشد. بنابراین چون همیشه فطرت است شریعت و دین هم هست.

نکته: از منظر استاد تنها نظریه فطرت می‌تواند همراهی دین با بشر را در همه عصرها تفسیر کند.

سخن پایانی

در این مقاله تلاش شد تا کارکردهای کلامی نظریه فطرت از منظر مستکلم فرزانه، استاد مطهری تبیین شود. بحث از فطرت بسیار گسترده‌تر از آن است که بتوان در نوشته‌ای با این حجم محدود همه زوایای کلامی آن را بیان کرد؛ ما تنها به چند محور کلی پرداختیم که توجه آن عزیز سفر کرده را به خود جلب کرده بود. توجه دقیق و عمیق به آنچه در این مقاله آمده است روشن می‌کند رویکرد و رهیافت استاد مطهری به عنوان دیده‌بان جبهه اعتقاد به نظریه فطرت، نظام آفرین و مبنایی است، به گونه‌ای که بسیاری از مسائل کلامی از جمله خداشناسی، انسان‌شناسی، دین‌شناسی، مبنای اخلاقی و مانند آن را بر نظریه فطرت استوار گردانده و توانسته است برخی از ابهامها و سؤالهایی را که پیرامون این موضوع مطرح شده پاسخ گوید.

امید است که نوشتار حاضر توانسته باشد پاسخ پرسشهای مطرح شده را از منظر استاد به

روشنی ارائه دهد.

منابع و مآخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- مطهری، مرتضی. فلسفه اخلاق، تهران، صدرا، ۱۳۶۶ش.
- ۴- _____، نقدی بر مارکسیسم، تهران، صدرا، ۱۳۶۳ش.
- ۵- ربانی، علی. فطرت و دین، مؤسسه فرهنگ دانش و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰ش.
- ۶- مطهری، مرتضی، فطرت، تهران، صدرا، ۱۳۷۶ش.
- ۷- _____، مجموعه آثار، صدرا، ۱۳۶۹ش، ج ۲؛ ۱۳۷۲ش، ج ۳.
- ۸- _____، مسئله شناخت، صدرا، ۱۳۶۸ش.
- ۹- جوادی، ذبیح الله، الفبای فلسفه جدید، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸ش.
- ۱۰- طباطبایی، محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران، صدرا.
- ۱۱- خمینی، روح الله، چهل حدیث، تهران، رجاء، ۱۳۶۸ش.
- ۱۲- مجلسی، بحارالانوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ش.
- ۱۳- موانوی، متوی، تهران، خاور، بی‌تا.
- ۱۴- مطهری، مرتضی، علل گرایش به مادبگری، صدرا، ۱۳۵۷ش.
- ۱۵- _____، انسان در قرآن، صدرا، بی‌تا.
- ۱۶- _____، خاتمیت، صدرا، ۱۳۶۶ش.

